

مرگ ها و قتل های خاموش از دیروز تا امروز

زهرآبنی یعقوب زیباکامی محسن روح الامینی امیرجواد فرلنگرودی هاله سحابی مهدی صابر افشین اسانلو اک برمحمدی



ولی فیض مهدوی کاوه عزیزپور رامین آقازاده حشمت ساران امید رضا میرصیافی محسن دکمه چی محمدکامرانی

پرونده هایی که همیشه باز هستند!

فردا نوبت کیست؟

امیرجواد فرلنگرودی

یکشنبه ۲۳ مهر ۱۳۹۶ برابر با ۱۵ اکتبر ۲۰۱۷

بحران اقتصادی فزاینده در تمامی ابعاد جامعه ایران اعم از: بیکاری گسترده، حوادث پر شمار حین کار کارگران و عدم پرداخت به موقع حقوق کارگران در عرصه های مختلف، دشواری های گذران بازنشستگان در سطوح کشوری- فرهنگی- لشکری و صنایع، دشواری های روزمره معلمان، پرستاران و زنان، کودکان خیابانی کار، خشکی و خشکسالی، کم آبی و بی آبی، سیلاب و بارندگی و فرسایش زمین، زمین خواری و نابودی طبیعت و زندگی روستائیان و بی سامانی کشاورزی در جای جای کشور و گسترش حاشیه نشینی، مالباختگان، کولبران در کردستان و موتوری های مرزی در بلوچستان، دستفروشان حاشیه خیابان ها و مترو ها همه و همه، زندگی بخش اعظم توده اردوی پر شمار کار و زحمت جغرافیای ایران را در وضعیتی غیرقابل تحمل قرار داده است. همه این ها مشکلات و مصایب در شرایطی صورت می گیرند که غارت اموال عمومی توسط "آیت الله های" شکرخوار، ماهی خوارو همه چیزخوار، "آقازاده" ها، مافیای در قدرت، سپاه و بسیجیان رده بالا، غارتگری "سرداران"، و "ژن های خوب"، عمه و اکره بنیادها و نهادهای وابسته به بیت خامنه ای در هیکل "برج" های سر به فلک کشیده، "ویلا" های رویائی؛ "پورشه" سواران و "لامبرگینی" های لوکس جولان دهنده در بزرگراه های کلان شهرها، تماما از عمق شکاف میان فقر و ثروت در حاکمیت مدعی "عدل علی" سخن می گویند.

درست در چنین شرایطی، اردوی بیشمار کار علیرغم کار طاقت فرسا، همچنان در زیر خط فقر، دست و پا می زند و برای آوردن لقمه ای نان بر سر سفره همیشه خالی خانواده ها، عرق شرم بر پیشانی شان می نشیند، نمی تواند ساکت بمانند و دیده شده در برابر رشد فزاینده فقر و ناداری، گاه خود تعدا به زندگی خویش پایان می بخشند.

حرکت های بزرگ و سراسری بازنشستگان و معلمان سراسر کشور، اعتراضات گسترده پرستاران، تحرکات کارگران سندیکای اتوبوسرانی شرکت واحد و کارگران سندیکای نیشکر هفت تپه، کارگران هپکو و آذرآب، معادن ذغال سنگ و غیره، صنایع گوناگون نفت و پتروشیمی و شهرداری ها و حضور هر روزه مالباختگان در خیابان ها و دستفروشان کشور در سراسر کشور، کولبران کردستان و سوخت بران مرزهای جنوب شرقی ایران، این زندگی رقت بار اردوی کار کشورمان و وضعیت غیرقابل تحمل آنانرا نشانه گرفته، از اینرو اعتراضات گسترده کارگری در واحدهای تولیدی، اینجا و آنجا، از دامنه این وضعیت غیرقابل تحمل خبر می دهد.

موج احضارها، دستگیری ها و زندان و شکنجه زندانیان سیاسی اعم از فعالین کنشگر اجتماعی تا کارگران و معلمان و غیره از سال ها پیش به این سو، بی توجهی آشکار مقامات قضایی و زندانبانان نظام، به درخواست های یک زندانی که مجبور به گزینش اعتصاب غذا می گردد،

نرساندن دارو ؛ قطع ملاقات ها و یا دیر رساندن زندانی به بیمارستان برای مداوا، و بی خبر نگهداشتن خانواده اش از حضور او در بیمارستان و مخفی کردن خبر مرگ او، چیزی جز تلاش آگاهانه برای کشتن یا بکارگیری تاکتیک " اعدام نرم " ، "مرگ یا قتل خاموش" معنای دیگری ندارد. ما پیش از این، شاهد قتل خاموش بیشمارانی از جمله : ولی الله فیض مهدوی- زهرا بنی یعقوب- زیبا (زهرا) کاظمی- اکبر محمدی- ابراهیم لطف الهی - امیر حسین حشمت ساران - امید رضا میرصیافی- امیر جوادی فر لنگرودی- محسن روح الامینی- محمد کامرانی - رامین آقا زاده قهرمانی - هدی صابر، هاله سبحانی- محسن دکمه چی، عبدالرضا رجبی - کاوه عزیز پور- ستار بهشتی- افشین اسانلو- کوروش بخشنده- شاهرخ زمانی و محمد جراحی؛ در زندان های جمهوری اسلامی بوده ایم ، فردا و فردا ها نوبت کیست؟

مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان درگذشت هاله سبحانی و هدی صابر:



مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان درگذشت هاله سبحانی و هدی صابر؛ در اسناد مربوط به وقایع این دو مرگ خاموش آمده است ؛ حادثه به گونه ای پیش رفت که به عنوان اعتراض به عدم رسیدگی به مرگ هاله سبحانی، هدی صابر در زندان اوین دست به اعتصاب غذا زد. بنابر شهادت شاهدان بند 350 زندان اوین ، هدی صابر شبانه مورد ضرب و شتم قرار گرفته و با تاخیر جدی ماموران – پس از از دست دادن زمان طلایی نجات – صابر به بیمارستان مدرس منتقل می گردد که البته بنا به اظهارات شاهدان کار از کار گذشته بود. بدین ترتیب اعلان درگذشت هدی صابر آمده است: در هشتمین روز اعتصاب غذای خود دچار درد در ناحیه سینه و اختلال در سیستم گوارشی شد که در ساعت چهار بامداد جمعه 20 خردادماه برای نخستین بار به بهداری مستقر در زندان اوین جنب بند 350 منتقل شد اما دو ساعت بعد در حالی که از درد به خود می پیچید به بند بازگردانده شد و از صدای فریاد او هم اتفاقی هایش بیدار شده و دور او حلقه زدند در این هنگام صابر گفت :«در بهداری نه تنها هیچ رسیدگی به وضعیتم نشد بلکه مورد ضرب و شتم و توهین قرار گرفته ام و توسط مامورانی در لباس پرسنل بهداری از اتاق درمان بیرون انداخته شده ام.

در همین رابطه نامه منتشره با امضاء های شناخته شده؛ سخت موند آشکار فاش گویی حول اینگونه جنایات است :... ما سخت بر این باوریم که چنانچه قتل بانو زهرا کاظمی و بانو زهرا بنی یعقوب مورد رسیدگی بی طرفانه قرار می گرفت و با خاطیان برخورد جدی می شد ، جامعه شاهد حوادث رقت بار بازداشتگاه کهریزک نبود و اگر با خاطیان حادثه کهریزک برخورد جدی می شد امروز شاهد مرگ هاله سبحانی و هدی صابر نبودیم.. دادستان محترم استدعا داریم پای پیش بگذارید و به وظیفه قانونی و شرعی خود جامه عمل بپوشانید.

عبدالفتاح سلطانی – نرگس محمدی – محمدعلی دادخواه – هادی اسماعیل زاده – مینا جعفری – آرش کیخسروی – شیما قوشه – عبدالرضا تاجیک

مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان درگذشت ستار بهشتی:



مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان درگذشت؛ ستار بهشتی؛ کارگر جوان وبلاگ نویس را "سربازان گمنام امام زمان" در فضای مجازی نشان کردند؛ تهدید به مرگش کردند تا دست از نوشتن در وبلاگش بردارد؛ چون نتوانستند با تهدید، به سکوتش وادارند؛ در روز نهم آبان ماه به خانه اش در رباط کریم هجوم بردند و با ضرب و شتم و دستبند، دستگیرش کردند و در پاسخ به مادرش که پرسیده بود به کجا می بریدش، با

خشونت گفتند: «به تهران و بعد خبر می دهیم» و ۷ روز بعد، پس از شکنجه های وحشیانه، به خانواده اش اطلاع دادند که: «قبر بخريد و برای تحویل جسد به کهریزک مراجعه کنید». به همین سادگی!

مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان در گذشت افشین اسانلو:



مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان در گذشت افشین اسانلو؛ از چهره های شناخته شده رانندگان برون شهری (میان شهری)، کارگزندان و زندانی سیاسی درس ۴۲ سالگی در روز پنج شنبه ۳۰ خرداد در اثر به اصطلاح "سکته قلبی" در زندان جمهوری اسلامی درگذشت. فرشته اسانلو به کمپین بین المللی حقوق بشر ساعتی پس از خاکسپاری برادرش در بهشت زهراي تهران در خصوص علت مرگ برادرش گفت: «پرستاران بیمارستان به ما گفتند که او را حدود ساعت ۸ پنجشنبه شب به بیمارستان آورده اند اما او مدت ها پیش از رسیدن به بیمارستان فوت کرده بوده. آنها گفتند که حتی برادرم در حد فاصل رسیدن به بیمارستان هم فوت نکرده بلکه فوتش قبل از اینها بوده است.»

این در حالیست که سهراب سلیمانی، مدیر کل زندان های استان تهران در گفتگوی با [خبرگزاری فارس](#) در تاریخ اول تیرماه با تایید خبر فوت این زندانی گفت: «روز ۳۰ خرداد در زندان رجایی شهر کرج و پس از ابراز درد در ناحیه قفسه سینه به بهداری زندان منتقل می شود. پس از معاینه و گرفتن نوار قلب، به بیمارستان شهید رجایی کرج منتقل می شود و پس از چند ساعت بر اثر سکته قلبی جان خود را از دست می دهد.»

مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان در گذشت کوروش بخشنده:



مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان در گذشت کوروش بخشنده؛ مبارز خستگی ناپذیر جنبش کارگري ايران، روز پنجشنبه ۱۴ آبان بر اثر ایست قلبی جان باخت. بخشنده، عضو "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" و عضو "هیئت اجرایی کمیته دفاع از کارگران مهباد" بود. این فعال آگاه جنبش کارگري بارها احضار و بازداشت شد که آخرین مورد آن اسفند ماه سال ۹۳ بود که بعد از دو ماه سیری کردن در سلول های انفرادی وزارت اطلاعات، سرانجام با وثیقه یکصد میلیون تومانی آزاد گردید. کوروش بعد از آزادی از زندان هم در حالی که از بیماری قلبی رنج می برد بارها از طرف ستاد خبری رژیم در سنجندج احضار و مورد بازجویی قرار گرفت تا اینکه توسط شعبه یک دادگاه انقلاب سنجندج به دو سال حبس محکوم شد. این حکم سپس طبق ماده ۳۸ قانون مجازات عمومی به سه ماه و یک روز حبس تقلیل یافت. زمان اجرای این حکم ۱۵ آبان ۹۴ بود و قرار بود که کوروش فردا برای اجرای حکم به زندان سنجندج مراجعه کند که قلب پر تپش او که همواره برای کارگران و زحمتکشان می تپید، از حرکت باز ایستاد و طبقه کارگر ايران يکي ديگر از پیشروان آگاه خود را از دست داد.

مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان در گذشت رفیق شاهرخ زمانی:



مرگ مشکوک و قتل خاموش و اعلان در گذشت رفیق شاهرخ زمانی؛ صبح روز یکشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۴ برابر با ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۵، خبر رسید که شاهرخ زمانی، فعال سرشناس کارگری، در قتلگاه رجایی شهر کرج به شهادت رسید. دلیل رسمی مرگ وی سکتة مغزی، در فاصله زمانی صبح تا پیش از ظهر، براساس تشخیص اولیه بهداری زندان اعلام شده است؛ از زمان آخرین بازداشتش در ۱۴ خرداد ۱۳۹۰ در تبریز، پس از تحمل ۳۶ روز شکنجه و زندان انفرادی، در بیدادگاه رژیم، به اتهام تبلیغ علیه نظام و تشکیل گروه، به قصد بر هم زدن امنیت ملی به ۱۱ سال زندان محکوم شد. او پس از شروع اجرای حکم در ۲۴ دی ماه و انتقال به زندان مرکزی تبریز، یک ماه به خاطر نگره داشته شدن در قرنطینه زندان دست به اعتصاب غذا زد. پس از این دوره، او را به بند ویژه معتادان منتقل کردند. در ۷ خرداد ۱۳۹۱ در غل و زنجیر به زندان یزد فرستادند؛ سپس در ۱۷ مرداد بار دیگر او را به زندان تبریز برگردانند و در ۲۲ مهر به زندان رجایی شهر منتقل کردند. شاهرخ زمانی یک بار دیگر در ۱۷ شهریور ۹۲ در شعبه دو دادگاه انقلاب تبریز به اتهام توهین به خامنه ای محاکمه و این بار به شش ماه حبس تعزیری محکوم شد. در ۲۰ اسفند ۹۲ او را به زندان قزلحصار کرج منتقل کردند، که در اعتراض به این انتقال، به مدت ۴۷ روز دست به اعتصاب غذا زد. پس از این اعتصاب غذای طولانی، مسوولان زندان در ۳ اردیبهشت ۱۳۹۳ بار دیگر او را به زندان رجایی شهر کرج منتقل کردند. شاهرخ زمانی به خاطر مخالفت مقامات زندان، اجازه شرکت در مراسم ازدواج دخترش در شهریور سال گذشته را نیافت و او حتی برای شرکت در مراسم خاکسپاری مادرش مرخصی موقت ندادند.

مرگ و قتل خاموش و اعلان در گذشت محمد جراحی:



مرگ و قتل خاموش و اعلان در گذشت محمد جراحی؛ روز پنجشنبه ۱۳ مهر ۱۳۹۴ محمد جراحی؛ فعال کارگری، زندانی سابق، هم‌رزم و هم‌پرونده ی شاهرخ زمانی، پس از سه دهه مبارزه سیاسی و سندیکائی به دلیل بیماری سرطان درگذشت. زمانی که این فعال کارگری در زندان بود، پس از اختلالات جسمانی او، پزشکان زندان سرطان تیروئید او را تشخیص دادند که با دستبند و پابند راهی بیمارستان شد. طبق قانون باید به او مرخصی استعلاجی می دادند، اما دادستان حکم داد که مجرم "امنیتی" است و از حق مرخصی استعلاجی برخوردار نیست. محمد جراحی با وجود مشکلات جسمی فراوان، پنج سال حبس را بدون یک روز مرخصی در زندان تبریز گذراند. زمانی که سال پیش، پس از پایان دوران محکومیتش، آزاد شد و برای مداوا اقدام کرد، دیگر دیر شده بود و صبح امروز در اثر ابتلاء به سرطان پیشرفته در بیمارستان شهدای تجریش تهران دیده بر جهان فرو بست....

پرسش این است : گیرم که خلق را با فریب فریفتی / با انتقام طبیعت چه می کنی؟

در کشوری که چهل میلیون تن از جمعیت اش، تلفن های دستی مجهز به وایبر، واتس اپ، فیسبوک و ایستاگرام، کانال تلگرام در اختیار دارند و هر کدام شان یک شهروند خبرنگار جسور هستند، دیگر نمی توان دیوار سکوت را بالا کشید و جلوی انتقال خبررسانی را گرفت. مردمان کشورمان بخوبی دیدند که هر سطح از تجاوز به حقوق مردم از اسید پاشی در اصفهان تا سنگ کشی جنایتکارانه شان در شیراز، به خیابان آملین معلمان و بازنشستگان در بیش از بیست شهر، حضور عظیم نیروی کارگران هپکو و آذر آب در شهر اراک - تجمع کارگران سندیکا در همراهی با بازنشستگان - معلمان - دانشجویان ترقیخواه در برابر مجلس و وزارت کار/ کارگران هفت تپه و بستن جاده بین المللی اندیمشک و اهواز و دهها حرکت دیگر در کمترین زمان ممکن به اقصاء نقاط جهان خبری می شود و چگونه خشم و نفرت توده ای را در حمایت از

مبارزات مردمان جامعه ما را برمی انگیزد و مقامات حکومتی را به سمت سیاست خشن و کشنده تر می کشاند که احضارها / زندان ها / شکنجه و کشتار خاموش از مصادیق آن است .

تنها از همین روست که حاکمیت وحشت زده ، دندان نشان می دهد. در کشوری که معلمان سراسر کشور، از دورافتاده ترین شهرها تا پایتخت، بشکلی همزمان به حرکت درمی آیند، دیگر نمی توان دیوار وحشت را برافراشت. در کشوری که اعتصاب کارگران معدن سنگ آهن بافق، همراهی تمامی مردم شهر را به خود جلب می کند و نماینده ولی فقیه در آن شهر و استان و امامان جمعه را مجبور می سازد علیرغم میل باطنی خود، به صورت نمایشی هم که شده، از حقوق کارگران دفاع کنند تا از خشم مردم شهر و خانواده کارگران در امان باشند. در شرایطی که فرمانده ضد شورش اراک، مجبور به عذر خواهی از خشم کارگران هپکو و آذر آب ، به عجر و لایه می افتد - مدیر عامل آذر آب را بازداشت می نمایند و دیگر نمی توان کارگران و اردوی زحمتکشان کشور را به سکوت واداشت. دیگر نمی توان مردم را ترساند. از این رو موج دستگیری فعالان کارگری، تلاش عبثی است از سوی نهادهای امنیتی رژیم که با مقاومت و اعتراضات گسترده کارگران و اردوی گسترده کار و زحمت روبرو خواهد شد و ما هر روز شاهد آن هستیم !

و پرسش اساسی تر : فردا نوبت کیست و چه می توان کرد؟؟

محمد نظری

سعید شیرزاد

رضا شهبابی



؟؟؟؟؟؟

چنانچه بپذیریم که مرکزی ترین شعارمان در وضعیت امروز در همراهی با جنبش اعتراضی درون کشور در سراسر جهان:

آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی است !

باید بتوانیم در سراسر جهان از آسیا گرفته تا اروپا، استرالیا و شمال آفریقا و سراسر آمریکا و کانادا، دست به کار شد و از پای ننشست و دست به اقدام عملی و جمعی زد.

رضا شهبابی، کارگروعضو هیأت مدیره ی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران وحومه، پیشتر گفته بود: "دیگرتاب اینهمه بلاتکلیفی را ندارم و دست به اعتصاب غذا زد" گاهی اوقات آدمی بیش از حد و توانش، لجوج می شود و در این هنگام، عنصر لطمه و آسیب به خود و کسانش برایش بی معنی می گردد. در چنین هنگامه ای آدمی برای ادامه حرکتش، تن به معامله گری نمی دهد، نه اینکه دردهایش را مخفی کند. توگویی از درد خودش می گریزد و با همه وجود به درد نهیب میزند و آدمی می رود تا با سخت جانی اش تا جایی که آرزو دارد برسد.

رضا شهبابی، همه آرزویش آزادی از زندان و مداوا و بازگشت به درون خانواده و برسرکار، دست یافتن به مطالبات بی پاسخ مانده خود و آن دیگر هم طبقه ی هایش است. تنها از این روست که مقاومت می ورزد. در این هنگام آن دیگرانند که باید راه چنین لجاجت و سخت سری را با آزادی رضا شهبابی، بازکنند تا زندگی این کارگر مبارزو مقاوم که جانش را در کف دستش گرفته و حاضر نیست حتی برسر جانش کوتاه بیاید و چانه بزند، در مسیر عادی زندگی اش افتد .

امروز زخم ناشی از پنجاه روز اعتصاب غذای رضا شهبابی ، این کارگر نام آشنا ، آنچنان عمیق است که علیرغم وعده های داده شده در برابر خواست همسر و همه مدافعین آزادی وی و رساندنش به دست دکتر و دارو ، آگاهانه از برآوردن ابتدایی و ضروری ترین نیاز او، که انتقال فوری او به بیمارستان برای مداوای عوارض وخیم ناشی از اعتصاب غذای طولانی است، خودداری می کنند و در پاسخ اعتراضات همسرش، امروز و فردا و وقت کشی می نمایند. دیگر تردیدی نیست که این ورشکستگان به تقصیر ، تصمیم خود را گرفته اند تا نقشه ی پلیدی را که درس می پروراندند با زجرکش کردن رضا شهبابی ، او را از پای در آورند و بعد همچون گذشته با وقاحتی بی شرمانه اعلام دارند : افتاد و تمام کرد! هرگز مباد آگاه که چنین پیام شومی به ما و آن دیگران برسد.

برای خشکاندن چنین نقشه پلید و نابکارانه ای، نباید دست روی دست بگذاریم تا ناظر چنین جنایتی باشیم. نباید به اعتراضات تا کنونی خود بسنده کنیم؟ هرگز اجازه ندهیم که لیست قتل های خاموش پر شمار تر گردد و عزیزان همچون: محمد نظری - سعید شیرزاد - اسماعیل عبدی- رضا شهبابی و یا دیگرانی چند به همان سرنوشت شوم دچار شوند.

پس باید از پراکنده کاری شدت پرهیز نمود. باید بتوان حرکات اعتراضی موجود و جدا از هم را به یکدیگر وصل نمود. باید دادخواست جمعی تدوین نمود و درب احزاب و سازمانهای مترقی و اتحادیه های کارگری جهان را به صدا درآورد که جان فعالان سیاسی در زندان های ایران در خطر است و لیست محتمل اعدام ها و مرگ ها و قتل های خاموش را هم برای آگاهی عموم فهرست نمود.

ما باید بتوانیم برای درهم شکستن ترفندهای حکومت اسلامی و به عقب نشینی واداشتن آن، راههای به هم پیوستن این جویبارهای اعتراضی و تبدیل آن به یک سیل بینان کن را پیدا کنیم. حاکمیت اسلامی که چهارده بر کشور حکومت کرده و از ایران در همه عرصه ها ویرانه ای ساخته است، بدون قدرت پرتوان مردم دست به عقب نشینی نخواهد زد. برای تحکیم همبستگی و همگرایی جویبارهای اعتراضی بخش های گوناگون مردم، تلاش برای سامان یابی مستقل بخش های متنوع و ایجاد شبکه ها و تشکل های سراسری مستقل، مستقل از دولت، احزاب، سازمان ها، جناح ها، باندها و فرقه ها، نهاد های شبه کارگری و امنیتی و شوراها، اسلامی کار، از اهمیت حیاتی برخوردار است. خواست های صنفی و سیاسی بخش های گوناگون مردم را نباید و نمی توان با تیر های ایدئولوژیک، از هر نوع آن، شقه شقه کرد. تمامی آنهایی که تلاش می کنند منافع فرقه، باند و یا ایدئولوژی خود را بر این جنبش ها تحميل کنند و یا فرصت طلبانه، از این حرکت های مستقل مردمی به سود جریان خود بهره برداری کنند، به قطع و نابودی این نهال های نوپا و در حال رشد، دانسته یا نادانسته ضربه وارد می سازند. تنها از اینرو ست که باید از مالخود نمودن جنبش اعتراضی داخل کشور به شدت پرهیز نماییم. نباید جنبش اعتراضی کارگران و جنبش های اجتماعی درون کشور را با دیده انحصار طلبانه و فرقه ای نگریست و با نگاهی ایدئولوژیک، ابتداء آنها را به خودی و غیر خودی تقسیم نمود و بعد به شکار زندانی بر آمد.

باید فریاد زد همه زندانیان سیاسی اعم از کارگر - معلم - کنشگر اجتماعی، دگر باشان جنسی- درویش- بهائیان - فعالان مذهبی و ملی (کرد- آذری- بلوچ - عرب و ترکمن) بعنوان فرزندان مردمان کشورمان، همگی باید آزاد گردند! باید چرخه وثیقه و تضمین ملکی برای آزادی مشروط زندانیان سیاسی برچیده شود. باید عاملین قتل های صورت گرفته را به دادگاه کشاند و باید پرونده های گشوده قتل های خاموش زندانیان سیاسی ایران را به وسعت جهان مطرح نمود.

باید عکس های آنان را تکثیر نمود. باید به شکل جمعی، فراگیر و در ابعاد جهانی به خیابان آمد.

باید سکوت را شکست و جامعه ایرانی را در سراسر جهان در گیر این کارزار جهانی نمود.

راه گریزی نیست. چنانچه هر یک از اتحاد جامعه ایرانی با هر نگاه و نگرشی، نکبت نظام اسلامی را بر نمی تابد و در تبعید و آواره گی بسر می برد و منفعت خود را در داشتن ایرانی آزاد و آباد و بدون شحنه و شیخ می بیند. باید به خیابان آید و با پرچم رهایی زندانیان سیاسی، هم آوا گردد!

باید زبان سعدی: تو کز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نام نهند آدمی؛ را به درون خانه هر ایرانی برد و آنان را متعهد به نشان آدمیت نمود!

باید بتوان در همگامی، هم آوایی و همبستگی بین المللی و اتحاد عمل گسترده، حرکات پراکنده مان را به اشکال مختلفی بدل به یک حرکت جهانی سازیم و برایش گام های اساسی از همین امروز برداریم. این اقدام از ما بر می آید! ما در این راه از هیچ اقدامی فرو گذار نخواهیم کرد. !! تلاش ورزیم صدای بی صدایان باشیم!